



درس خارج فقه ارث - جلسه ۱۶۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

جریان خنثی مادامی که مشکوک است به عنوان خنثی مطرح است وگرنه حقیقی در خارج باشد به نام خنثی نیست، چون از ظاهر آیات برمی آید که این جنس سومی در خلقت نیست که ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾^۱ قسم سومی نداریم، ما یک موجود خارجی در عالم داشته باشیم در قبال مذکر و مؤنث به عنوان خنثی این نیست، مادامی که مجهول است و مشکوک است به عنوان خنثی مطرح است.

پس این در ظرف شک است نه در ظرف واقع. نمی شود گفت که سهم خنثی چقدر است، خنثایی در عالم نیست، می شود گفت سهم مذکر چقدر است، سهم مؤنث چقدر است اما سهم خنثی چقدر است، خنثی یک واقعیت خارجی نیست که ما بگوییم او سهمش چقدر است و چقدر سهم می برد، خنثی در ظرف شک است، در ظرف شک، کسی که ذکورت و انوشتش مشکوک است به او می گویند خنثی، جنس سومی در کار نیست، چون ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ﴾ ﴿وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا﴾^۲ بیش از سه سنخ در عالم نیست یا عقیم است یا مذکر است یا مؤنث.

پس این مال ظرف شک است نه اینکه ظرف واقع. در واقع می شود گفت که مذکر سهمش چقدر است، مؤنث سهمش چقدر است، این ظرف واقع است اما خنثی سهمش چقدر است خنثی واقعیتی ندارد.

پرسش: منافاتی با این ندارد که احیاناً پزشکی بتواند یک مرد را زن یا زن را مرد ...

۱. سوره شوری، آیه ۴۹.

۲. سوره شوری، آیه ۵۰.

پاسخ: بالاخره ثالثی در کار نیست.

مطلب دوم اینکه در خود دلیل قرعه أخذ شده است که اگر شما مشکلی دارید، اگر اصل هم داشته باشید از اصول عملیه، باز جا برای قرعه نیست، چرا؟ چون در خود دلیل قرعه أخذ شده است که «الْقُرْعَةُ لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ»^۱ یعنی اگر هیچ دلیلی نداشتیم اگر ما اینجا یک اصل داشتیم ولو اصل حل، اصل برائت، اصل اباحه و اصل طهارت، ما مشکلی نداریم، الآن اگر جایی ظرفی یا مکانی را ما غمی دانیم پاک است یا نجس، دلیل داریم که «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ»^۲ این، جا برای قرعه زدن نیست که ما قرعه بزیم که آیا پاک است یا نجس، چرا؟ چون در خود دلیل قرعه آمده است که «الْقُرْعَةُ لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ» اگر ما مشکلی داشتیم، نه اماره داشتیم نه برهان عقلی داشتیم، نه دلیل نقلی داشتیم، نه اصل عملی داشتیم، سرگردان هستیم که چه کار بکنیم، اینجا برای قرعه است.

بله، اگر ما قرعه زدیم و به این درآمد، یک اصل عملی از آن طرف که خارج از این مسئله است بخواهد معارض این باشد این اماره است و بر آن اصل مقدم است اما از اول ما یک اصل عملی داریم، غمی دانیم این ظرف پاک است یا نه! بگوییم قرعه بزیم ببینیم این پاک است یا نه، یعنی چه؟ این دارد که «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ» ما مشکلی نداریم «الْقُرْعَةُ لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ» ما در اینجا مشکلی نداریم، الآن ما غمی دانیم که این ظرف پاک است یا پاک نیست و استفاده می‌کنیم.

پرسش: اگر مشکل را به مشتبه برگردانیم و مشتبه را به مشکوک برگردانیم ...

پاسخ: اگر مشتبه داشته باشیم، مشتبه هم علم اجمالی اگر دارد مشکلی نداریم، اطراف علم اجمالی نیست مشکلی نداریم، مشتبه ما، مجهول ما، مشکوک ما «أَوْ مَا شَيْءٌ فَسَمَهُ» اگر از اطراف علم اجمالی است ما دلیل داریم، اگر از اطراف علم اجمالی نیست شبهه بدئی است دلیل داریم، جا برای قرعه در این گونه از موارد اصلاً نیست، اگر از اطراف علم اجمالی بود که جایش احتیاط است، اطراف علم اجمالی نبود جایش برائت است، اگر ما جایی مشکل داشتیم که نه اصلی در کار بود مثل ذکورت و انوئت، - اینجا واقعاً اصل مذکر بودن یا اصل مؤنث بودن جاری نیست - و علم اجمالی هم در کار نیست اینجا جا برای قرعه است. این هم امر دوم.

۱. هدایة الامة، ج ۸، ص ۳۴۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۸۳.

پرسش: علم اجمالی را در جایی که هر دو طرفین باشد را ما در نظر بگیریم این إناء یا آن إناء اما این بحث خنثی در مورد یک شخص است! ما در اکرام عالم نمی‌دانیم که این شخص عالم است تا اکرام کنیم یا فاسق است!

پاسخ: نه لازم نیست که دو تا إناء باشد، نمی‌دانیم که این فرد مندرج تحت آن اصل است یا مندرج تحت این اصل! دو تا حکم عنوان کلی داریم اما این یک فرد مشکوک است نمی‌دانیم مندرج تحت آن است یا مندرج تحت این است! گاهی دو تا فرد است احدهما پاک و دیگری نجس است، یکی یک فرد است ما نمی‌دانیم که این فرد تحت آن اصل است یا تحت این اصل! در هر جایی که علم اجمالی باشد به احد النحوین مقدم بر قرعه است، چون ما مشکلی نداریم.

مسئله بعدی آن است که ما اصلاً برای چه دنبال دلیل می‌گردیم؟ کجا دنبال دلیل می‌گردیم؟ این برای ما مشکلی نیست، اگر یک وارث بود هر چه هست یا مذکر است یا مؤنث، همه مال برای اوست، بنابراین در جایی که متعدد باشند و همسان نباشند تازه آنجا نوبت به مشکل است ما قرعه بزنیم وگرنه ما مشکلی نداریم این خنثی است، در بحث‌های طهارت و نجاست و اینها تکلیف خودش است و مشکل خودش است ولی ما در بحث ارث مشکلی نداریم چرا؟ برای اینکه این ولد اوست، حالا چه پسر باشد چه دختر باشد مال برای اوست، جمیع مال هم برای اوست.

بله در مسئله طهارت و نجاست و محرمیت و امثال ذلک آنها سرچایش محفوظ است ولی در مسئله ارث، ارث مشکلی که ندارد، حالا بیاید بدانند که او مؤنث است یا مذکر، هر چه می‌خواهد باشد، مال برای اوست، بنابراین محور مسئله ارث یک مشکل خاص خودش را دارد، مسئله طهارت و نجاست و محرمیت و امثال ذلک مشکل مخصوص دیگری دارد.

مطلب دیگر این است که حالا این تغییر جنسیت است یا نه؟ این _ به نحو سالبه کلیه _ هیچ ارتباطی با مسئله خنثی ندارد. یک شخص مذکر است مسلم، یک شخص مؤنث است مسلم، آیا می‌تواند یک مذکر، مؤنث بشود یا نه؟ مسئله تغییر جنسیت است. این اختصاصی به مسئله مشکوک و امثال ذلک ندارد، تغییر جنسیت مسئله‌ای است از مسائل مستحدثه مستقل، هیچ به نحو سالبه کلیه، هیچ ارتباطی با مسئله خنثی ندارد، آقایی است مذکر، می‌تواند مذکر، مؤنث بشود یا نه؟ آن جایی که یقیناً مذکر است، آن جایی که یقیناً مؤنث است این حالات مختلفی دارد و امثال ذلک آیا این ﴿لَيُعَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ است یا نیست و آیا با این کار آن ظاهر عمل

عوض می‌شود باطن عوض نمی‌شود، آن محرمیت و نامحرمیت به باطن و گرایش درونی بسته است نه به ظاهر عضو داشتن، این بین خود و خدای خود مسئول است، اگر بداند که گرایش مردانه را دارد حالا ولو آن عضو عوض بشود در جلسه زنانه شرکت می‌کند، ولی همان گرایش مردانه را دارد این «بَیِّن الغَیِّ» است. بنابراین مسئله تغییر جنسیت هیچ ارتباطی با مسئله خنثی و امثال خنثی ندارد.

می‌ماند موارد دیگری که حالا اگر افراد همه‌شان خنثی بودند، یکسان بودند، اگر اولاد منحصر در فرد بود و خنثی بود مشکلی نداریم، اگر منحصر در فرد نبود و متعدد بودند و همه‌شان هم خنثی بودند دو تا بودند خنثی یا سه تا بودند خنثی، این در واقع مشکلی هم هست چرا؟ برای اینکه اگر واقعاً بعضی مذکر باشند، بعضی مؤنث، ما چگونه توزیع کنیم؟ اگر مال خودشان را تصالح کردند باز هم مشکلی در کار نیست چون اگر دو نفر بودند هر دو خنثی، معلوم نیست که هر دو مذکر هستند یا هر دو مؤنث هستند یا یکی مذکر است دیگری مؤنث! اینجا ما چگونه می‌توانیم بگوییم که مال تقسیم بشود؟ بگوییم «علی السواء» است مشکل داریم، بگوییم «علی الاختلاف» است مشکل داریم، ولی آمدند گفتند که اگر یک نفر بود که مشخص است اگر چند نفر بودند می‌گویند این‌طور تقسیم بکنند، این در آن مراحل نهایی است.

بیان ذلک این است که اگر چند نفر بودند، همه‌شان خنثی بودند یا بعضی خنثی بودند بعضی غیر خنثی، ما هیچ علامتی از علامت‌ها را نداشتیم، یک، و راهی هم برای قرعه زدن نداشتیم، دو، این واقعاً خنثای مشکل است، حالا که خنثای مشکل شد مجهول شد چه کار کنیم؟ اینجا ما علم اجمالی داریم که این یا پسر است یا دختر و قهراً سهمش یا دو برابر است یا یک برابر، اگر این چنین بود، ما باید احتیاط بکنیم، احتیاط بکنیم یعنی چه؟ در جای دیگر احتیاط معنایش مشخص است، آدم نمی‌داند که این درهم برای اوست یا نه، می‌تواند از هر دو بگذرد صدقه بدهد، یا اینجا پاک است یا آنجا، می‌تواند از هر دو جا را احتیاط بکند، اما اینجا مال را چه کار بکند؟ اینها بهترین راهی که به ذهنشان رسیده است این است که این مال را سهم مذکر را بگیرند، سهم مؤنث را بگیرند یعنی سه قسمت بکنند، آن قسمت مذکر را هم دو قسمت بکنند، این قسمت مؤنث را هم دو قسمت بکنند، نیمی سهم مذکر را به او بدهند نیمی سهم مؤنث را به او بدهند که اگر این واقعاً مذکر بود مقداری سهم ذکورت را ببرد، اگر واقعاً مؤنث

بود مقداری سهم انوث را ببرد، چون مال را ما سه قسمت بکنیم دو قسمتش را به یکی بدهیم یک قسمتش را به یکی بدهیم به چه کسی می‌دهیم؟ چون نه اماره‌ای از آن امارات بود که مقدم بر قرعه است، نه قرعه‌ای در کار بود که مشخص بکند، اینها دو نفرند، هر دو هم خنثی هستند، معلوم نیست هر دو مذکرند یا هر دو مؤنث‌اند اگر هر دو مذکر بودند «علی السواء» هر دو مؤنث بودند «علی السواء» یکی مذکر بود دیگری مؤنث، به تثلیث تقسیم می‌شود، ما چه کار بکنیم؟

اینجا آمدند گفتند که به هر کدام نصف مذکر و نصف مؤنث، سهم نصف مذکر را به این می‌دهند سهم نصف مذکر را به او، سهم نصف مؤنث را به این می‌دهند سهم نصف مؤنث را به او، این تقریباً جمع بین حقوق بشود که این بتواند تاحدودی رضایت اینها را تأمین بکند.

پرسش: ... می‌رساند که حتی دو نفر هم باشند در هر صورت قرعه امکان‌پذیر است.

پاسخ: بله امکان‌پذیر است اما ما دسترسی نداریم، چون فرض در این است که دسترسی نداریم وگرنه قرعه کاملاً جایش است. قرعه «لَکُلِّ أَمْرٍ مُّشْکِلٍ» است و اینجا هم مشکل است.

لذا این فرعی را که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) عنوان کردن این است «إذا عرفت ذلک» حالا که اولاً به وسیله آن امارات باید مشخص شود، یکی از آن امارات «عَدَّ الْأَضْلَاعَ» است و از آن روایت هم گذشتیم «إذا عرفت ذلک فإذا انفرد» اگر یک وارث بود و این وارث خنثی بود، هیچ مشکلی از نظر ارثی نیست، حالا مسائل دیگری مشکل دارد جای خودش هست «أخذ المال» کل مال برای اوست چه مذکر باشد «علی أی تقدیر» مال برای اوست «و إن کانوا اکثر» اگر چند فرزند بودند و همه‌شان خنثی بودند، این یا مختلط است بعضی مخنث هستند، بعضی مذکر و مؤنث‌اند، این «فعلي القول بالقرعة یقرع. فإن کانوا ذکورا أو إناثا فالمال سواء» اگر همه‌شان مذکر بودند مال «علی السواء» است، همه‌شان مؤنث بودند مال «علی السواء» است «و إن کان بعضهم إناثا» آن وقت «فلکل ذکر مثل حظ أنثیین» اگر قرعه زدیم دیدیم این مذکر است و آن مؤنث، سهم این، دو برابر می‌شود، سهم آن، یک برابر می‌شود، چون برابر قرعه باید عمل کرد.

«و کذا يعتبر لو قبل بعد الأضلاع» اگر گفتیم این هم یک اماره است، شماره دنده‌های طرف راست و طرف چپ زن یکسان است، مرد طرف چپش یکی کمتر از طرف راست است، اگر ما این را اماره دانستیم و به آن اکتفا کردیم به آن اکتفا می‌شود «و علي ما اخترناه يكونون سواء في المال و لو كانوا» صد نفر هم باشند «و لو كانوا مائة» چرا؟ «لتساويهم» مال یکسان تقسیم می‌شود «لتساويهم في الاستحقاق» اما «و لو اجتمع مع الخنثي ذكر ييقين» مذكر یقینی داریم و مشکوک نیست، آن وقت «قليل يكون للذكر أربعة أسهم و للخنثي ثلاثة» چهار سهم مذكر می‌برد سه سهم خنثی، این چهار سهم و سه سهم که شده هفت سهم از کجا در می‌آید؟ اگر یکی مذكر بود یقیناً یکی خنثی بود یقیناً، آن مذكر دو برابر می‌برد این اگر مؤنث باشد یک برابر می‌برد و اگر مذكر باشد این هم دو برابر می‌برد. «يكون للذكر أربعة أسهم و للخنثي ثلاثة» که حالا توضیحش برای بعد از فاطمیه.

من این نکته را به مناسبت ایام فاطمیه عرض کنم من بارها فکر می‌کردم که این مظلومیت این همه ستم برای چیست؟ این همه مظلومیت! امروز صبح این فکر ذهنم آمد که اینها بالاخره دشمن دنیا هستند و دنیا هم همین است اینها می‌خواهند آبروی دنیا را ببرند که دنیا این است و آبروی دنیا را هم بردند. هر چه من فکر کردم که آخر این چه مصلحتی است که این طور آدم مظلوم واقع شود، چون این کثر الفوائد کراچکی یک مجموعه‌ای است یک رساله در این مجموعه است این رساله شاید یک وقت به عرضتان رساندم اصلاً این رساله اسمش التعجب است همان طور که قوانین بحث‌هایش قانون قانون است، فصول بحث‌هایش فصل فصل است، این رساله عجب عجب است و بحثی هم نمی‌کند فقط جریان را گزارش می‌دهد، بعد می‌گوید عجب!

ایشان می‌گوید بعد از جریان رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو تا حادثه پیش آمد که قابل توجیه نیست عجب! یکی جریان خود حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) است که چند جلسه، چند شب، چند روز، بالاخره در خانه مهاجر و انصار و بزرگان و اینها یا شخصاً پیام می‌داد یا شخصاً حضور پیدا می‌کرد که بباید علی ابن ابی طالب را یاری کنید، هیچ کس بلند نشد! آن مقامات حضرت امیر را دیدند که مجهول نبود، در هیچ جبهه‌ای نبود مگر اینکه پرچم به دست حضرت امیر بود، هر جبهه‌ای که پرچم به دست حضرت بود پیروزی بود، ناشناخته نبود، یک فرد عادی نبود، غدیر هم تقریباً دو ماه و خورده‌ای بود،

تاریخ گذشته چند سال قبل نبود، خیلی‌ها هم تازه از سفر برگشتند. ایشان هیجده ذی حجه جریان غدیر را به پا کردند ۲۸ صفر هم رحلت کردند. ذی حجه که تمام شد محرم آمد و صفر و آخر صفر رحلت کردند.

بله، خیلی فاصله نبود. آن وقت جریان حضرت امیر این‌طور! تعجب است! لذا ایشان وقتی این قسمت را نقل می‌کند شرح نمی‌کند می‌گوید عجب! چگونه می‌شود که حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) چندین شب و روز تلاش و کوشش کرد پیام داد یا خودش حضوراً رفت، فرمود بیایید علی ابن ابی‌طالب را یاری کنید، چون حضرت امیر اگر اصحاب داشت که سقیفه را امضا نمی‌کرد.

ما الآن داریم نهج البلاغه را شرح می‌کنیم درست است؟ واقعاً خجالت یعنی خجالت! هر وقت من دست به قلم می‌برم می‌خواهم شرح بکنم واقعاً خجالت می‌کشم برای اینکه آن علی کجا، این خطبه‌های حماسی نظامی کجا! اینها را که افراد عادی بلد هستند این‌طور حرف بزنند. آن علوم حضرت امیر در آن خطبه‌ها هست آنها را سید رضی نقل نکرد. گاهی هم من می‌نویسم که من الآن از حضرت خجالت می‌کشم دارم شرح می‌کنم برای اینکه حضرت این نیست، آن «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي»^۱ است! اینکه سخنرانی حماسه‌ای است. بعضی از بزرگان تبریز حدود چهارصد سال قبل، اینها هم که نهج البلاغه را شرح کردند اصلاً یعنی اصلاً! این خطبه‌ها را شرح نکردند، گفتند اینها در شأن حضرت امیر نیست، اینها شرح نمی‌خواهد.

حضرت در آن خطبه‌ها دارد _ در آن کتاب تمام نهج البلاغه هست _ که من اگر عمویم زنده بود و برادرم زنده بود که سقیفه را امضا نمی‌کردم^۲. این حرف‌ها اصلاً در نهج البلاغه نیست فرمود اینها مگر می‌توانستند دست مرا ببندند اگر عمویم زنده بود برادرم جعفر زنده بود! ما این‌طور نبودیم که دست ما را ببندند و حرف نزنیم. اگر عمویم حمزه و برادرم جعفر زنده بود من هرگز سقیفه را امضا نمی‌کردم. حالا یک عمو دارم عباس که این آخرها مسلمان شد، یک برادر هم عقیل دارم که این میل به شام دارد! مگر من حاضر بودم سقیفه را امضا بکنم؟ این است. این شرح می‌خواهد.

۱. نهج البلاغه (للصبي صالح)، خطبه ۱۸۹.

۲. تمام نهج البلاغه، ص ۸۸۱.

۳. رک: التعجب من اغلاط العامة في مسألة الامامة، ص ۱۲۸.

غرض این است که کراچکی دارد که وجود مبارک صدیقه طاهره چندین جلسه دعوت کرد، هیچ کس نیامد در همین مدینه. بعد از چند مدتی زنی دیگر گفت بلند شوید علی بن ابی طالب را بکشید، صدها نفر شمشیر کشیدند «عجب»! چگونه می شود؟ می گوید ما چه چیزی را شرح بکنیم؟ تاریخ که روشن است.

من خیلی فکر کردم یعنی سال ها که چگونه شد که این شد؟ چون مهم ترین عاملی که انسان را جهنمی می کند همین دنیا است. این مال من باشد آن مال من باشد این مقام مال من باشد اینها آمدند آبروی دنیا را بردند گفتند این است، اینها صاف صاف آبروی دنیا را بردند که دنیا این است، و این مبدا با آن کنار بیایید و موفق هم شدند. من هیچ به ذهنم نیامده و نمی آید که این همه مصائب برای چیست؟!

در همین جریان ارث، واقع آدم اشکش در می آید. حضرت آن طور خطبه خواند و خطبه خواند، آن استدلال ها سرچایش محفوظ است در به پهلوی زدن و آتش زدن و اینها یک نحو درد دارد و مصیبت است، این جمله واقعا از همه آنها دردناک تر است حضرت فرمود: «أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ»^۴ ما را مسلمان نمی دانید؟ چون اگر دو ملت باشند، یکی کافر باشد یکی مسلمان، کافر که از مسلمان ارث نمی برد. فرمود چرا ارث مرا نمی دهید؟ «أَتَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي»^۵، فرمود انبیا ارث گذاشتند، بچه های انبیا ارث بردند، بعد رسید به اینکه یعقوب ارث داد، فلان ارث داد، فلان ارث داد، اینها آیات قرآن است. توی ابابکر «أَتَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثُ أَبِي»؟ آیا در قرآن آیه ای هست که شما بلد هستید و ما بلد نیستیم؟ اینکه نیست، آیا در قرآن دارد که انبیا ارث نمی دهند؟ اینکه نیست، مگر اینکه ما را مسلمان ندانید و بگویند غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی برد «أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ». آن صدیقه! دین چگونه بگوید؟ بگوید دست پدر او دست خداست ﴿الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ﴾ «به منزله» که ندارد «كَأَنَّ» که ندارد ﴿الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِذَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾^۶ نفرمود دست پیغمبر به منزله دست خداست. اینجا هم «رضی فاطمه رضی الله»^۷ چگونه

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

۵. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۹، ص ۲۲۶.

۶. سوره فتح، آیه ۱۰.

۷. ر.ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۳.

بگوید؟ اگر در آن آیه فرمود کسانی که با تو بیعت می‌کنند ﴿يُيَايِعُونَكَ إِتْمَا يَیْیَعُونَ اللَّهَ﴾، «إتْمَا» هم در آن هست نه به منزله کسی است، اینجا هم فرمود که رضای فاطمه رضای خداست؛ چگونه بگوید؟

آن وقت اینها کاملاً ایستادند و موفق هم شدند. اگر کسی اهل محاسبه باشد می‌بیند که اینها پیروز هستند. اینها با اولی و دومی و سومی و امثال ذلک که ننجیدند با دنیا جنگیدند و پیروز شدند و آبروی آن را بردند و این کم کاری نیست. حالا اگر کسی فحص نکند، بحث نکند و همین‌طور گرفتار «مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود»^۸ حرف دیگری است ولی اگر کسی اهل تحقیق باشد، می‌بیند که این دنیا هر چه هست، اسم است، رسم است، مقام است، مرجعیت است، بالاتر است پایین‌تر است این رسوا است، آن چیزی که به نام دنیا است رسواست، بی‌آبروست، بی‌آبرو آدم را بی‌آبرو می‌کند، تلاش و کوشش که ندارد، البته بعضی از نصوص هم باز کردند این مسئله را که تلاش و کوشش دنیا این است که آبروی شما را ببرد، مواظب باشید، این کاری به مال و منال شما ندارد، آدم مسلوب الحیثیه چه کاری از او ساخته است؟ ﴿لَا تُعْرِضُوا لِحِثَّةِ الدُّنْيَا﴾^۹ این کارش آبرو بردن است. ببینید در چند جای نهج البلاغه دارد که «وَبِیْ»^{۱۰}، «وَبِیْ»^{۱۱} فرمود حواستان جمع باشد این مثل غده سرطان نیست که بگویید خطر دارد علل و اسباب مرگ فراوان است یکی هم سرطان است، سرطان بالاخره می‌کشد بسیار خوب! اما آبروبر که نیست، فلان شخص سرطان گرفت خدا شفا بدهد این‌طور نیست که آبرویش رفته باشد.

اما این نیازدگی مثل سرطان نیست که کشنده باشد، آبرو بر است «وَبِیْ، وَبِیْ» حالا اگر کسی به وبا مبتلا شد این گاوها که آشنا نیستند یک علف سبز خوشی که وباخیر است می‌روند به سراغ آن، وقتی خوردند وبا می‌گیرند. آدم چه منزل باشد چه بیمارستان باشد، آبرویی نمی‌ماند برای او. فرمود این «وَبِیْ» است آبروبر است اگر کسی وبا گرفت این هر لحظه تقاضای مرگ دارد نه پیش خانواده‌اش آبرو دارد نه پیش بیمارستان آبرو دارد، این چیست؟! فرمود کارش این است این حواس ما باید جمع

۸. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۲۵.

۹. سوره فاطر، آیه ۵.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۷.

باشد، وقتی به طرف چیزی می‌روید خدای ناکرده اگر نامشروع باشد، این علف سبز وبا خیز است یک گوسفند یا گاو اگر نداند که اینجا چه خبر است و این علف چگونه است می‌خورد بعد وبا می‌گیرد. بعضی از بیماری‌هاست که آبروبر است مثل برص، این را گفتند پرهیز کنید، بیماری‌های دیگر که این‌طور نیست بر فرض دل‌درد دارد، سردرد دارد، سکنه می‌کند، اینها آبروبر نیست اما آن برص آبروبر است، این وبا آبروبر است. حضرت فرمود دنیا این است این کار را می‌کند، نه اینکه سرطان می‌دهد، دنیا وبا می‌دهد چیزی برای آدم نمی‌ماند. مأموریت اصلی این خاندان این بود که آن دین و معارف را بالا ببرند، دنیا و اهلش را بیاورند پایین، رسوا بکنند و کردند. حالا سختی کشیدند البته، اما بالاخره مشخص کردند که دنیا چیست. این کار بود آن وقت این کراجکی که می‌گوید العجب العجب شرح نمی‌کند، جریان حضرت را ذکر می‌کند می‌گوید العجب! جریان زن دیگری را هم ذکر می‌کند می‌گوید در همین مدینه گفت بلند شوید علی ابن ابی‌طالب را بکشید، صدها نفر شمشیر کشیدند، العجب!

ما خدا را قسم می‌دهیم به حق خود این خاندان آبروی همه ما را حفظ بکند و همه شیعیان اهل بیت را بلکه همه مسلمان‌ها را در سایه ولی‌اش حفظ بکند إن شاء الله.

«و الحمد لله رب العالمین»